

# خادمان سکوت و اشک

گزارش میدانی «ایران» از حال و هوای آغاز برگزاری مراسم وداع با رهبر شهید



در میان مردم

سمیه‌افشین فر گروه اجتماعی

جمعه، هنوز ساعاتی تا آغاز مراسم وداع مردم با آقای شهید ایران در مصلای امام خمینی (ره) باقی مانده است. خیابان شهید مطهری، در همین ساعت‌ها رنگ و رویی دیگر گرفته است. انگار خیابان‌های پایتخت دچار یک دگردیسی عجیب شده‌اند. ساختمان‌های بلند و تجاری که معمولاً با ویترین‌های پرزرق و برق و نمایشگرهای تبلیغاتی شناخته می‌شدند، به تابلوهای سیاه و بنرهای تسلیت مزین شده‌اند. پشت ویترین‌هایی که تا دیروز نوشته‌های تبلیغاتی بود، حالا عکس‌های رهبرشهید با روبان‌های مشکی خودنمایی می‌کنند. همین‌طور سیاه، نوای ماتم است. شهر تهران حالا به یک تکیه بزرگ تبدیل شده است تکیه‌ای در قلب پایتخت ایران که مردم را دور خود جمع کرده است، مردم عزاداری که بیش از صد شب میدان داری کرده‌اند و هنوز رخت عزا بر تن دارند.

در پیاده‌روهای شلوغ نزدیک مصلای تهران، دیگر کمتر کسی

به فکر رسیدن به فرقه‌های کاری است. گروه‌های کوچک در گوشه و کنار جمع شده‌اند. بحث‌ها داغ است؛ نه درباره قیمت‌ها و وضعیت بازار، بلکه حرف‌ها بیشتر درباره خاطرات، پرسش‌ها و نگرانی‌ها برای فردای پس از تسبیح بزرگمردی از تبار تاریخ است. آفتاب می‌تابد، هوا گرم است، اما علی‌مرد میانسالی که جعبه‌های آب معدنی را جابه‌جا می‌کند انگار خستگی را احساس نمی‌کند، او می‌گوید: «چند روزی است که مدام مشغول انجام کارها هستیم تا زائرنی که برای مراسم می‌آیند با مشکلی مواجه نشوند.» علی لباس سیاه پوشیده و چغبه‌ای روی سرش انداخته وقتی می‌خواهد از آقا بگوید، سری تکان می‌دهد و بغض راه کلامش را سد می‌کند، او این روز را باور ندارد، یعنی نمی‌فهمد باور کند که امروز آمده تا مقدمات آخرین دیدار را فراهم کند. او می‌گوید: «انگار

آمده‌ام تا در مراسم عزیزترین عزیزانم قدمی بردارم. خودم را مشغول کار کرده‌ام اما نگاهم که به عکس آقا می‌افتد داغ دلم تازه می‌شود.» روایت محسن همکار علی‌اما از خدمت در این روز و متفاوت است او می‌گوید: «من اینجا نیستم که خدمت کنم، اینجا هستم تا در این لحظات سخت، شاید بتوانم ذره‌ای از آرامش را به قلب یک سوگوار هدیه کنم.» داغ بسیاری از کسانی که آمده‌اند هنوز همانند داغ علی و محسن تازه است.

**صدای شهر؛ خالی از بوق‌های ممتد پراز نجوای حزن**

در منطقه مصلی که همیشه از خیابان‌های شلوغ پایتخت بوده، دیگر خبری از بوق‌های عصبی ترافیک نیست. از بلندگوها، نوای قرآن یا مداحی پخش می‌شود، صداهایی که با صدای باد در لابه‌لای ساختمان‌ها می‌پیچد. مردم ناخودآگاه قدم‌های شان را آرام می‌کنند؛ انگار که وارد حریمی شده‌اند که نباید با شتاب روزمره، تقدس آن را شکست. قدم‌ها آرام و تکیه‌های شان لرزان می‌شود، عشق آنها را به میدان آورده است. در گوشه‌ای از فضای سبز نزدیک مصلای تهران همانجا که وعده‌گاه آخرین وداع شده است، تکنسین‌های شهرداری مشغول هماهنگی برای انجام کارها هستند. آنها از دو روز

قبیل هم با جرتقیل‌ها مشغول نصب داربست‌ها و پرچم‌های بزرگ بوده‌اند. تیم‌های مختلف عملیاتی، نظامی و انتظامی و نیروهای داوطلب هر کدام به کار مشغول هستند. امروز هر باز که پرچمی با باد تکان می‌خورد، نگاه‌ها به سمت محل قرار گرفتن پرچم‌ها می‌چرخد؛ گویی همه منتظر بدرفه تاریخی تبدیل شود.

**ستون‌های نامرئی عشق**

امروز همه کسانی که در خیابان‌های پایتخت ایران به کار مشغول هستند قدرت سازمان‌یافته عشق را به نمایش گذاشته‌اند. موکب‌داران، انگار ستون‌های نامرئی این عشق هستند؛ کسانی که در اوج سوگ، مبور به برپایی میهمانی برای تسلی خاطر دیگران شده‌اند. در میان غوغای جمعیت و صدای لرزان ذکرها، جایی که هر نفس خمیوش تبدیل به سوگی شده است و هر قدم، پیوندی با تاریخ، گروهی در سایه ایستاده‌اند. آن‌ها در مرکز توجه دوربین‌ها نیستند؛ فقط در پس‌پرده این‌تشیع

میان فعالان مشارکت‌گسترده طیف‌های مختلف سنی به وضوح دیده می‌شود از بازنشستگانی که تجربه مدیریت دارند تا جوانانی که با دیدگانی پُر از اشک و نگاه‌هایی بغض‌آلود تمام ارادت‌شان به آقای شهید ایران را به نمایش گذاشته‌اند، همه در یک ساختار شبکه‌ای، در حال کار هستند. این نمونه‌ای بارز از «مدیریت اجتماعی» در شرایط استثنایی است؛ جایی که نیازهای انسانی، فراتر از هرگونه سازماندهی رسمی، توسط خود مردم و برای مردم مدیریت می‌شود. این حضور گسترده، بار دیگر نشان می‌دهد که چنین رویدادهایی تنها یک آیین رسمی نیستند، بلکه برای بسیاری از مردم، جنبه‌ای عاطفی و اجتماعی نیز دارند.

**وقتی خیابان‌ها برای وداع آماده می‌شوند**

هنوز یک روز مانده به موعد اصلی، اما در دل خیابان‌ها غوغایی به پا است؛ نه از آن هیاهوهای همیشه‌ی شهر، غوغا از جنس یک انتظار سنگین و پراز بغض است. هوا در محوطه برگزاری مراسم، بی‌وی دل‌تنگی می‌دهد. کافی است فقط چند دقیقه‌ای کنار دیوار بایستی و تماشا کنی؛ می‌بینی که چطور پیرمردی با دست‌های لرزان، بصری را صاف می‌کند و در همان حال، زیرلب چیزی می‌گوید که شنیدنش قلب آدم را به درد می‌آورد. یا آن جوان‌هایی که داوطلبانه آمده‌اند و بدون هیچ چشم‌داشتی، بدون خستگی کار می‌کنند و هر وقت به تصویر بزرگ رهبر شهید نگاه می‌کنند، ناخودآگاه سکوت می‌کنند و سری به نشانه احترام تکان می‌دهند. هر گوشه‌ای از این مسیر، روایتگر یک عشق است. آنجا که دارند در ایست‌ها را برپا می‌کنند، کارگرها با وجود گرمای هوا و کار موکب‌ها مانند جزیره‌هایی از مهربانی در اقیانوسی از اندوه به کار می‌نشینند. برای میزبانی آماده می‌کنند. در گوشه‌ای از خیابان تکنسنین های اوزرائس ایستاده‌اند، محسن یکی از نیروهای اوزرائس است که شیفت کاری‌شان از روز جمعه آغاز شده است، او می‌گوید: «من در حال کارکردن استم، در یک چیز مشترکند برای آن‌ها، این «کار» نیست، «عشق» است. در خیابان شهید مطهری تهران در این موکب‌ها انگار زمان متوقف شده است. خستگی، رنگ برابر همه این لحظات، رنگ می‌بازد. همه کسانی که امروز اینجا به کار مشغول هستند، می‌دانند که در این مسیر، مهم این است که چگونه ذره‌ای از دست‌سنگینی بار این سوگ را از دوش سوگواران بردارند. آن‌ها حافظان آرامش هستند؛ کسانی که با خدمت خود، به شکوه این وداع، معنایی دوباره می‌بخشند. در

بغض می‌کند، او هنوز روزهای جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان را فراموش نکرده اما معتقد است با همه سختی‌های روزهای جنگ این روزها تلخ‌ترین روزهای عمرش است، او می‌گوید: «هیچ وقت فکر نمی‌کردم برای چنین مراسمی آماده‌باش باشم. این روزها برای من سخت‌ترین روزهای کاری است. اینجا آمده‌ام تا هر کاری از دستم بر می‌آید انجام بدهم. نمی‌توانستم در این روزها که همه مردم در صحنه هستند در خانه بنشینم.» در میان مردم اطراف مصلای امام(ره) هم حال‌وهوای خاصی جریان دارد. بعضی‌ها برای فردا برنامه‌ریزی کرده‌اند تا زودتر خودشان را به مصلی برسانند. برخی از همین حالا آمده‌اند تا از نزدیک در جریان آماده‌سازی‌ها باشند و بعضی دیگر هم از راه دورتر، با خانواده و دوستان شان درباره حضور در مراسم صحبت می‌کنند. برای خیلی‌ها، این مراسم لحظه‌ای حساسات است. احترام و ابراز محبت برای این مراسم لحظه‌ای حساسات است. مصلای تهران برای روزی آماده می‌شود که احتمالاً از ساعات ابتدایی، جمعیت زیادی در آن حاضر خواهد شد. فضای انتظار، احترام و آندوه آرام، در کنار هم دیده می‌شود؛ فضایی که نشان می‌دهد مردم برای این مراسم فقط نیامده‌اند که حضور داشته باشند، بلکه آمده‌اند تا سهم خودشان را در یک وداع بزرگ ادا کنند.

**مصلای تهران؛ شاهد تلافی اشک و احترام و همبستگی**

وقتی چراغ‌های ساختمان‌های اطراف یکی‌یکی خاموش می‌شوند و نور ذره‌چای خیابان جای نور خورشید را می‌گیرد، مصلای تهران حال‌وهوای غریبی پیدا می‌کند. سایه‌های کشیده بنرهای سیاه روی آسفت‌های خیابان می‌افتد. شهر در این ساعت، در حال مرور آنچه از دست داده است؛ گویی هرکس که از مصلی می‌گذرد، بخشی از اندوه خود را در این فضای بزرگ به امانت می‌گذارد، به این امید که در روز تسبیح، همه با هم آن را فریاد بزنند. به نظر می‌رسد روز شنبه مصلای تهران یکی از شلوغ‌ترین و پر حضورترین روزهای خود را تجربه خواهد کرد؛ روزی که مردم برای ادای احترام و همراهی، از نقاط مختلف شهر به اینجا خواهند آمد. روز وداع مصلای تهران فقط یک محل برگزاری مراسم نیست؛ بلکه شاهد تلافی اشک، احترام و همبستگی ملتی خواهد بود که برای ادای دین به رهبر شهید خود و خانواده ایشان، همگی در یک مسیر قرار گرفته‌اند. مصلای تهران دیگر فقط یک مکان نیست؛ یک قلب بزرگ است که آرام و منظم می‌تپد. مردم با چشم‌های منتظر، به خیابانی نگاه می‌کنند که قرار است میزبان یک وداع عظیم باشد.

**هر باز که پرچمی با باد تکان می‌خورد، نگاه‌ها به**

**سمت محل قرار گرفتن**

**پیکر شهدا**

**می‌چرخد؛**

**گویی همه**

**در انتظار**

**لحظه‌ای**

**هستند که**

**این گذرگاه**

**همیشگی،**

**به بخشی از**

**مسیر بدرقه**

**تاریخی تبدیل**

**شود**

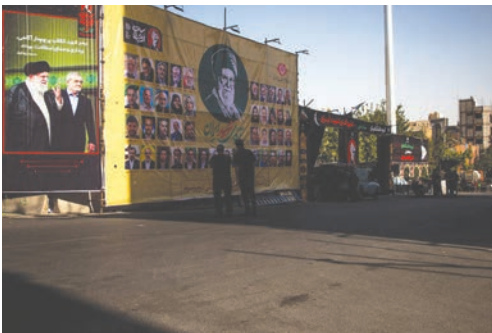
**نگاه**

**مسجدالرضا محلی برای میزبانی از زائران**

نیولوفر منصور/ مساجد تهران در روزهای وداع با رهبر شهید به یکی از اصلی‌ترین محل‌های خدمت‌رسانی و پشتیبانی از مردم تبدیل شده‌اند. در میان ۱۷۰۰ پایگاه خدمت‌رسانی که برای بدرقه رهبر شهید آماده شده‌اند، مسجدالرضا در میدان نیولوفر، حکایتی متفاوت دارد. به دلیل فاصله بسیار کم با مصلای امام خمینی (ره)، این مسجد از یک فضای عبادی ساده به یک قرارگاه عملیاتی بزرگ تبدیل شده است. اینجا تلاش خادمان برای پذیرایی، با غم و عزاداری مردم همراه شده است؛ قرارگاهی که برای میزبانی از زائران، تیم‌های خبری و نیروهای مستقر در میدان، با تمام توان قد علم کرده است. در میان این همه شلوغی، مسجدالرضا به استراحتگاهی برای زائران تبدیل شده است؛ جایی که خادمان با پذیرایی ساده و صادقانه، خستگی راه را از تن مردم خسته بیرون می‌کنند.

پشت این تکاپو و تلاش، یک برنامه‌ریزی منظم برای پشتیبانی و تدارکات قرار دارد. مهدی جاویدپور، مدیر اجرایی مسجدالرضا با بیان اینکه چطور فضاهای داخلی مسجد برای خواب و استراحت زائران آماده شده و آشپزخانه شبانه‌روزی در حال کار است به «ایران» می‌گوید: «در این چند روز، علاوه بر مردم عزادار، بخش زیادی از تیم‌های خبری، عکاسان و نیروهای برقرارکننده نظم و امنیت که در محدوده مصلی مستقر هستند، در این مسجد اسکان داده شده‌اند تا روند برگزاری مراسم با هماهنگی بهتری جلو ببرد.» مردم این روزها در این منطقه در حال تردد هستند و تقریباً به‌طور کامل محدوده مصلی پیاده‌محور شده و جمعیتی که از مصلی می‌آیند یا در مسیر رسیدن به آن هستند، این منطقه را به یک گذرگاه دائمی تبدیل کرده است. داربست‌ها و چادرهای خدماتی روبه‌روی مسجد، محووده‌ای منظم برای موکب‌ها ساخته‌اند و مسیر حرکت مردم در کنار آن‌ها جریان دارد. در این فضا؛ مردم آرام و بدون ازدحام تنش‌زا از میان صف‌های تویچ آب، شربت و خرما عبور می‌کنند و خادمان مدام بین جمعیت در رفت‌وآمدند. مهدی جاویدپور می‌گوید: «موقعیت ما نسبت به مصلای امام خمینی (ره) یک ویژگی خاص به مسجد داده است. این نزدیکی باعث شده که حجم خدمات‌رسانی ما با مساجد دیگر متفاوت باشد. ما نه تنها میزبان زائران عزیز هستیم، بلکه بسیاری از تیم‌های اجرایی، گروه‌های خبری و تیم‌های امنیتی که برای پوشش و تأمین مراسم در مصلی مستقر هستند، اینجا اسکان یافته‌اند. در واقع ما اینجا یک نقطه نقل هستیم؛ نقطه‌ای که خبرنگار خسته، نیروی امنیتی که شیفت سنگینی داشته و زائری که از راه دور آمده، همه اینجا پناه می‌گیرند.»

او درباره ساختار اسکان توضیح می‌دهد که چگونه شبستان‌ها و سالن‌های همایش تغییر کاربری داده‌اند: «ما تمام سالن‌های همایش، شبستان‌ها و هر فضای مسقفی که در اختیار داریم آماده کرده‌ایم. ظرفیت ما ۱۵۰۰ نفر است. این اسکان به‌صورت آزادانه و رها نیست؛ بلکه با هماهنگی مرکز امور مساجد، افراد با معرفی‌نامه می‌آیند و



این نظم ورود و خروج به ما کمک می‌کند تا بتوانیم مدیریت درستی روی منابع داشته باشیم.»

**آشپزخانه‌ای برای میزبانی**

آشپزخانه مسجدالرضا، یک داستان مجزاست. در محیطی که شاید برای پخت روزانه طراحی نشده بود، حالا ۲۰ نفر با تمام توان در حال پخت و پز هستند. جاویدپور می‌گوید: «برای ۲۵۰۰ پرس غذا در هر وعده تدارک دیده‌ایم. سه وعده اصلی؛ صبحانه، ناهار و شام. آشپزهای ما و نیروهای تدارکات، در دو شیفت کاری فشرده فعال هستند تا حتی یک نفر هم بدون اطعام نماند. جای‌خانه کنار مسجد هم ۲۴ ساعته خدمات می‌دهد و برای روزانه ۲۵ هزار لیوان شربت برنامه‌ریزی کرده‌ایم.» آنچه در مسجدالرضا در حال وقوع است، یک پذیرایی سنتی نیست؛ این یک عملیات لجستیکی تمام‌عیار است. جاویدپور با بیان این جمله می‌گوید: «از جمعه‌شب که درهای مسجد به روی عزاداران باز شده تا دوشنبه‌شب که این مأموریت به پایان می‌رسد، زمان در اینجا معنای دیگری دارد. ساعت‌ها در این مسجد بر اساس نیاز مردم تنظیم می‌شود.»

در میان آنوه جمعیت حاضر در میدان، حضور نسل‌های گوناگون صحنه‌های عجیبی را رقم زده است. پیرمردانی که دوشادوش جوانان دهه هشتادی و نودی، برای خدمت‌رسانی کمر بسته‌اند. در گوشه‌ای، مادری در کنار فرزند خردسالش، در حال مرتب کردن خرما برای توزیع است. مدیر اجرایی مسجدالرضا معتقد است: «این تصویر، دقیقاً همان چیزی است که مساجد تهران را از هر نهاد دولتی یا اجرایی دیگری متمایز می‌کند.» او می‌گوید: «در واقع، این مساجد تهران، شبکه‌ای عظیم از همبستگی اجتماعی هستند. مسجدالرضا فقط یک نمونه از این شبکه است. وقتی به دونه‌های این حضور نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در حساس‌ترین لحظات تاریخی همین مساجد است که خانه امنی تبدیل می‌شوند که در آن تفاوت‌های ظاهری افراد از بین می‌رود و همه با هدفی واحد، یعنی احترام به رهبر شهیدشان، یک دل می‌شوند.»